

۲۱۱) پرس از بنی اسرائیل که چه بسیار به آن‌ها دادیم از هر گونه نشانه روشنگر و هر که تبدیل کند نعمت خدا را بعد از آنکه آمده باشد او را، پس خدا سخت عقوبت است.

۲۱۲) آرایشی شده برای آنان که کافر شده‌اند زندگی دنیا و مسخره می‌کنند کسانی را که ایمان آورده‌اند، و کسانی که پرواگر فته‌اند بالای آن‌ها در روز قیامت‌اند، و خدا روزی می‌دهد هر که را بخواهد بی حساب.

۲۱۳) مردم یک امت بودند؛ پس خدا بر انگیخت پیغمبران را، در حال بشارت دهنگی و بیم دهنگی و نازل کرد با آنان کتاب را به حق تا حکم کند در میان مردم در باره آنچه اختلاف کردند در آن، و اختلاف نکردند در آن مگر آنان که داده شدند کتاب را، بعد از آنکه دلیل‌های روشنگر آمدشان، به سبب ستیزه‌جویی میان خود. پس هدایت کرد خدا آن‌ها را که ایمان آورده‌اند به آنچه اختلاف کردند در آن از حق به اذن خود. و خدا هدایت کند آن که را بخواهد به راه راست.

۲۱۴) آیامی پندراید که بهشت اندر آیدی با آنکه هنوز نیامده است شما را داستان کسانی که پیش از شما در گذشتند، به آنان تماس گرفت مصیبت هولانگیز و زیان، و زیر و زبر شدند تا حدی که می‌گفت پیغمبر و کسانی که ایمان آورده بودند با او: کی است یاری خدا؟ آگاه باشید که همانا یاری خدا نزدیک است.

سَلَّمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ  
بَيِّنَةً وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا  
جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

۲۱۵) رُّبِّنَ إِلَّذِينَ كَفَرُوا أَلْحِيَا الدُّنْيَا  
وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ  
أَتَّقَوْ فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالَّهُ يَرْزُقُ

۲۱۶) مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ  
مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ  
بِالْحَقِّ لِيَحُكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا أَخْتَلَفُوا  
فِيهِ وَمَا أَخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ مِنْ  
بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهُدِي  
الَّلَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا أَخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ  
الْحَقِّ يُاذِنِهِ وَالَّلَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى

۲۱۷) صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

۲۱۸) أَمْ حَسِبُتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ  
مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّهُمْ  
الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَرُزُلُوا حَتَّىٰ يَقُولُوا  
أَرَسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَّىٰ نَصْرُ اللَّهِ  
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ



{۲۱۵} می پرسند تو را که چه بایست اتفاق کنند؟ بگو آنچه از هر چیزی اتفاق کنید پس برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و درماندگان و ره بازماندگان است و هر چه از هر خیری انجام دهید پس خدا به آن بس داناست.

{۲۱۶} بر شما نوشته شده است کارزار، با آنکه ناخوش باشد آن برای شما و بسا که ناخوش داردید چیزی را با آنکه همان خیر است برای شما؛ و بسا که دوست می دارید چیزی را با آنکه همان شر است برای شما. و خدامی داند و شما نمی دانید.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ  
خَيْرٍ فَلِلَّهِ الْدِيْنُ وَالْأَقْرَبُينَ وَالْيَتَامَى  
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ الْسَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا

۲۱۵ من خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَهُ عَلِيمٌ

كُتُبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسْنٌ  
أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسْنٌ  
أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

۲۱۶ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

## شرح لغات

**عقاب** ( مصدر عَقَبَ): پاداش بد به او داد؛ به پشت پایش زد؛ به جایش نشست؛  
يا مصدر عاقب: دنبالش کرد؛ پشت سرش برآمد؛ به گناهش گرفت و پاداشش داد.  
**زُيْنَ** (ماضی مجھول از تزیین): آراستن. گویند: تزیین، آراستان ظاهر و تحسین،  
آراستان باطن یا اعم از آن است. آناین «طالقانی و زمانه ما»

**أَمَةٌ**: جماعت، ملت که دارای یک قصد و روش باشد؛ از أَمَّ (به تشديد ميم):  
قصد کرد؛ به آن روی آورد.

**بغى**: انحراف و سریچی از حق و عدل، ستم پیشگی، کینه توزی.

**زُلْنُوا** (جمع مجھول از زَلَلَ): سخت و پی در پی به حرکت درآمد، از جای کنده شد؛ از اصل زَلَل: لغزید، از جای خود کنده شد؛ زای زاید دلالت بر تکرار یا شدت دارد؛ مانند ضَرَصَر و ضَلَصَل که از صَرَ و صَلَ (به تشديد راء و لام)، و شاید از اصل زَال باشد.

الکره (به فتح و ضم کاف): ناخشنود باشد؛ بعضی گفته اند: کُرَه (به ضم)، و ادار کردن خود و کَرَه (به فتح)، و ادار کردن دیگری است به چیزی که مخالف میلش باشد.

«سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ...». کَمْ آتَيْنَاهُمْ استفهام سرزنش آمیز است و به سیاق آیه، دلالت بر کثرت دارد. «وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ»، کبرای شرطی واستنتاجی است که صغرای آن از مفهوم سؤال برمی‌آید. «نِعْمَةَ اللَّهِ» به قرینه مقام، همان «آیَةٍ بَيِّنَةً»، و «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ»، قید «فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» است: از بنی اسرائیل پرسش کن که چه بسیار آیات روشنگر نبود و هدایت به آن‌ها دادیم و آن‌ها آیات خدا را تبدیل کردند و هر که و هر ملتی که خدا به او نعمتی ارزانی دارد و آن را تبدیل گرداند، باید بداند که خدا شدید العقاب است و به مقتضای همین صفت دچار عقابی سخت خواهد شد. این قانون و سنتی است که بیش از اقتضای صفات پروردگاری، از تاریخ تبیین شده ملل و ملتی چون قوم بنی اسرائیل استنتاج می‌شود؛ همان تاریخ پر ماجرا و گویایی که نعمت‌های هدایت و شریعت را که سرچشمۀ دیگر نعمت‌هاست، و همچنین تبدیل و تأویل آن نعمت‌ها را به غرور و تعصب‌ها و هوها و آن گاه لغزش‌ها و سقوط‌ها و زیونی‌ها را آشکارا می‌نمایاند، و با صد زبان جواب‌گوی این امر و سؤال است که: «سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةً». آنان از آیین خدا روی گردانند و آن را مسخ کردند و خود گرفتار عقاب و ممسوخ و مطرود گشتند.

«زُيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا». فعل مجہول «زُيْنَ»، لام اختصاصی «لِلَّذِينَ»، و فعل ماضی «كَفَرُوا»، نادیده گرفتن فاعل تزیین و سبب قابلی آن را می‌رساند: برای آنان که از آیات روی گردانده و به آن‌ها کافر شده‌اند، زندگی دنیا آرایش شده و بیش از آنچه هست جاذب گردیده است. همین

آرایش نوبه نو و گوناگونِ دنیا و شهوت آن است که استعدادها را در تکاپوی وصول به سراب‌های رنگارنگ دنیا مصروف می‌کند و پایه ایمان و تقوای دینداران را برای احراز آن‌ها سست و لغزان می‌گرداند تا آنجا که شریعت و آیین خدا وسیله همین زندگی و به گونه عادات و تقالید درمی‌آید و به جای تحرک و پیشرفت و هماهنگی در راه وصول و ایصال به دارالسلام، گرفتار جمود و دشمنی و کینه جویی می‌شوند. این دلباختگان و چشم دوختگان به آرایش‌های دنیا کسانی را که از صحنه این نمایش‌های فریبنده برتر آمده و ورای آن‌ها را می‌نگرند و به آن می‌گروند، بی بهره از زندگی و ساده می‌پندارند و تمسخرشان می‌کنند: «وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمْنُوا».

«وَالَّذِينَ اتَّقُوا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». وَالَّذِينَ اتَّقُوا، به جای «وَالَّذِينَ آمْنُوا»، به این حقیقت اشعار دارد که تقوا موجب تحرک و تفوق است، نه فقط ایمان قلبی: در روز رستاخیز عظیم که ظاهر و باطن جهان و انسان منقلب می‌شود، آنان که اندیشه و اراده شان را ایمان و تقوا بالا برده بر مسخره چیان فرومایه برتری دارند. همین برتر آمدن و حاکمیت شایستگان با تقوا، نمودار و نشانه هر گونه تحول عمیق و تکاملی در وضع اجتماعات دنیا بی است، و شاهد بارز آن انقلاب همه جانبه اسلامی است؛<sup>۱</sup> «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» که در پایان این آیه آمده، روزی حقیقی و گمراهی کفرپیشگان و فریفتگان و مغوروان حریص در شناخت روزی را می‌نمایاند: روزی آن نیست که در تصرف

۱. در میدان بدر، که اولین قیام اجتماعی مسلمانان در برای سران قریش و وضع موجود بود، تفوق تقوا بر غرور و تمسخر جلوه خاصی کرد: بر دگان مکه و بینوایان زیر دست، با چند ساعت پایداری، ناگهان بالای سینه‌ها و سرهای سران قریش جای گرفتند. بلال حبیشی را می‌دیدند که روی سینه ستر امیه بن خلف، رئیس قبیله بنی جمَح نشسته فریاد می‌زند: مسلمانان، این از سران کفر است. امیه چشم گشود و بلال را شناخت و گفت: ای زاده بزرگان می‌دانی کجا نشسته‌ای؟! و او همان بود که بلال را به غلامی داشت و پس از اسلام شب و روز او را شکنجه می‌داد و مسخره می‌کرد: وَالَّذِينَ اتَّقُوا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (مؤلف).

دست انسان باشد و در انبارها و مخزن‌ها انباشته گردد؛ روزی آدمی آن مقدار است که مجاز بمنیه بدنی و معنوی او گردد و موجب نمو و رشد قوای انسانی شود. چه بسا روزی دارانی که اندکی روزی خوارند و نداری که بهره فراوان دارد. «بِغَيْرِ حِسَابٍ» نیز ظاهر در همین معنا است؛ یعنی بدون هر حسابی که مردم دارند، نه به معنای بی شمار و فراوان.

**«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ».** کان النّاسُ، شاید منسلخ از زمان و خبر از سرشت انسان در جهت دریافت مسائل زندگی یا وضع نظام اجتماعی باشد: مردم درباره دریافت‌های فطری یا چگونگی نظام اجتماعی، یک امت و یک گونه اند. بنابراین، می‌شود که «فَبَعَثَ اللَّهُ»، مانند جواب شرط، پیوسته به «کان» باشد، نه در مرتبه متأخر: چون مردم امت واحده هستند، خداوند برای هدایت دریافت‌های فطری آن‌ها، یا برای نگهداری اجتماعی که ضرورت و احتیاج فراهم کرده بود، پیمبران را برانگیخت. این توجیه مخالف ظاهر لغت و سیاق کلام و بدون قرینه است، زیرا فعل، به وضع اولی، بر حدوث در زمان دلالت دارد، مگر آنکه قرینه‌ای آن را تجربید از زمان کند؛ مانند: «کان اللَّهُ عَزِيزًا غَفُورًا» که به اسم غیر زمانی نسبت داده شده و ثبوت و از لیتِ خبر را می‌رساند. و تعریف «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»، ظاهر در تأخیر بعثت پیمبران از خبر فعل «کان» است و اگر بعثت پیمبران پیوسته و در مرحله «کان النّاسُ» باشد، چنین مفهوم می‌شود: پس از آنکه مردم امت واحده بودند، خداوند پیمبران را با چنین اوصافی برانگیخت تا اختلاف پدید آورند! اگرچه پس از بعثت پیمبران، مردم از جهت ایمان و کفر و مراتب آن‌ها و دریافت هدایت، مختلف شدند، ولی منشأ این اختلاف استعدادهای عقلی و شرایط اجتماعی است نه بعثت پیمبران، چنان که اختلاف، به هر صورت، در میان آنان که پیرو پیمبران هم نیستند وجود دارد. بنابراین باید پیش از «فَبَعَثَ اللَّهُ»، فعلی مقدار

باشد که خبر از اختلاف یا آغاز اختلاف بدهد؛ مردم یک امت بودند، پس مختلف شدند یا رو به اختلاف می‌رفتند، پس خداوند پیغمبران را برانگیخت. این گونه تضمین و تقدیر در مواردی که سیاق کلام دلالت دارد؛ از بлагت‌های خاص قرآن است، چنان که فعل و خبر غایی «لِيَحُكُمْ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» در این آیه بر همین تضمین و تقدیر دلالت دارد.

پس این فراز از آیه متضمن سه مرحله و سه طور تکاملی نوع انسان است: نخست مرحله‌ای که نوع یا اکثر انسان‌ها امت واحده بودند؛ پس از آن مختلف شدند یا زمینه اختلاف پذید آمد؛ آن گاه پیغمبران مبعوث شدند. معنای «بعث»، که انگیختن از خواب و آرامش و بی خبری است، و نسبت این فعل به «الله»، به مرحله ای بیشتر و برتر از وضع طبیعی و عادی دلالت دارد. چون مرحله اول از مراحل طبیعی نوع و فرد انسانی است که مانند حیوانات محکوم هدایت غریزی و فطری است و هر گروه راه و روشی دارد: ﴿وَ مَا مِنْ دَايَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحِيهِ إِلَّا أَمْمٌ أَمْثَالُكُمْ﴾.<sup>۱</sup>

مرحله دوم آن گاه است که دریافت‌های حسی انسان به صورت‌های مشخص و محدود جزئی و کلی در می‌آید و ذهن در آن‌ها تصرف می‌کند و با ترتیب و تردیف خود، آن‌ها را به صورت‌های قضایا و احکام واستنتاج‌ها در می‌آورد؛ و همچنان پیش می‌رود و می‌کوشد تا از احکام غرایز و اوهام آزاد شود و آن‌ها را زیر نفوذ و حکم خود درآورد و با تعقل و اختیار آزاد، هدف‌ها و موازین اعتقادی و اجتماعی را تشخیص دهد و نسبت به آنچه مشخص شده متعهد و مکلف گردد. در این مرحله است که انسان از دیگر حیوانات یکسره و همچنین از دیگر انسان‌ها از یکدیگر،

۱. و هیچ جنبدهای در زمین نیست و هیچ برندهای که با دو بال خود پرواز می‌کند نیست مگر اینکه امت‌هایی هستند مانند شما. الانعام (۶)، ۳۸.

جدا شده و اختلاف‌هایی در عقاید و آراء و روش‌ها پدید می‌آید که پیوسته در صورت‌ها و نظمات و سنن اجتماعی و وسائل و مراتب زندگی انعکاس‌هاداشته و منشأ معبودها و مرام‌ها و قوانین متصاد و جنگ‌هاست. در آغاز همین مرحله است که باید هدایت برتری پرتو افکند تا خرد‌های مستعد را برانگیزد و مقیاسها و موازینی برای دریافت حق و باطل، حسن و قبح، و خیر و شر و نتایج نزدیک و دور اندیشه‌ها و اعمال بنمایاند: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ». گویا از این جهت بعثت پیمبران به مرحله نخست پیوسته و به مرحله دوم تصریح نشده تا لزوم و پیوستگی بعثت را به پایان مرحله اول و آغاز مرحله دوم برساند؛ زیرا بیداری عقل بشری و آغاز حرکت به سوی تعلّق و علم مرحله بس خطیری است که بدون رهبری عالی، یکسر انسان و اجتماع را به سوی اشباح بیش از حد غریزه شهوات و ستیزه جویی و سقوط بر می‌گرداند (چنان‌که در تمدن این قرن، این خطر روز افزون است) و این با حکمت آفرینش سازگار نیست.

**«وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحُكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ».** الکتاب، ناظر به شریعت و احکام مفروض و مدون، «بالحقّ»، متعلق به «أنزل» یا به «الكتاب» (به معنای مکتوب)، و فعل «ليحکم»، بیان غایت ازال کتاب است: و فرو فرستاد کتاب را به حق، یا کتاب به حق را، تامیان مردم درباره آنچه اختلاف کرده‌اند حکومت کند. این حاکمیت مطلق و نهایی [که مرحله سوم به شمار می‌رود] آن گاه است که همه عقاید و نظامات بشری و قوانین ناشی از آن‌ها که اختلاف انگیز و ناحق است، از میان برداشته شود و حاکمیت از آن احکام و شریعتی گردد که به حق و مظہر اراده خدادست.

در این آیه، صورت جامعی از اصل بعثت و غایت رسالت پیمبران در دو مرحله مشخص آمده است: نخست، بعثت برای بشارت و انذار: «مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»؛ آن گاه نزول کتاب «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ»، و هر یک از این دو مرحله مراتبی دارد: از

بشارت و انذار طایفگی و نعمت‌ها و عذاب‌هایی در حد زندگی آنان، تا اقوام و ملل و آینده زندگی اجتماعی و پس از گذرگاه دنیا و نیز، مراتب کتاب: از شریعت بسیط و محدود به قومی و نژادی، چون بنی اسرائیل، تا احکام و اصولی همه جانبه و برای همیشه و همه مردم: «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» چون شریعت اسلام. چون نبوت و وحی یک اصل و رشتہ متدرج و متكامل است، در این آیه همه مراتب و مظاهر و اوصاف آن، با هم و در یک سیاق و با یک ضمیر جمع آمده: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِّرِينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ...».

«وَ مَاخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُواهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيَاً بَيْنَهُمْ». ضمایر «فِيهِ» و «أُوتُوهُ»، راجع به حق یا کتاب نمودار حق است. شاید «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»، حصر این اختلاف به ملل و اقوامی باشد که کتاب و بیانات متوجه آنان و برای هدایتشان آمده: گروهی از اینان پس از آمدن کتاب و رسالت، آن را پذیرفتند و سر باز زند و موجب اختلاف شدند؛ و گروهی که پذیرفتند، در فهم و ابلاغ و اجرای کتاب اختلاف کردند. بنابراین، این اختلاف از جهت ایمان و کفر و درجات فهم و پذیرش کتاب است که پیش از نزول آن، همه یکسان می‌نمودند.<sup>۱</sup> ولی ظاهر «وَ مَاخْتَلَفَ فِيهِ» که اختلاف در متن کتاب را می‌رساند، و فعل «أُوتُوهُ» که به قرینه موارد دیگر باید متضمن دریافت و پذیرش باشد، و تعلیل «بَعْيَا بَيْنَهُمْ»، حصر این اختلاف در میان عموم پیروان کتاب یا خصوص پیشوایان آیین است که کتاب را دریافتند و مأمور ابلاغ آن بودند. سبب اختلاف اینان کتاب و بیانات نبود، بلکه سبب آن خودخواهی و کینه توژی و هوای پرستی بود که چهره تابناک آیین خدا را مکدر

---

<p>پیش از ایشان، جمله یکسان می‌نمود کس ندانستی که مانیک و بدیم گفت ای غش، تو برو صافی بیا مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶</p>	<p>۱. مؤمن و کافر، مسلمان و جهود پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم تا برآمد آفتاد انبیا</p>
--	--

ساخت و موجب اختلاف گردید: «بَعِيْاً بَيْنَهُمْ».

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَأْذِنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». فَهَدَى اللَّهُ...، تفریغ از اختلاف ناشی از «بغی»، و «منَ الْحَقِّ»، بیان «مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» است. «يَأْذِنِهِ»، شاید اشاره به رشد فکری و رستن از انگیزه‌های نفسانی و تمسک کامل به کتاب باشد: پس از آن اختلاف تحریرانگیز و گمراه‌کننده، خداوند به مردمی که دارای ایمان پاک و زمینه رشد و تسليم به کتاب‌اند، راه حق را از میان مذاهب مختلف می‌نمایاند. راه حق همان راه مستقیم است که خلق را به کمال وحدت و قدرت و عزت می‌رساند: «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

خلاصه آنچه از بیان این آیه استفاده می‌شود، پنج دوره فکری و اجتماعی انسان و تکامل نبوت است: ۱- دوره انسان فطری که در اندیشه و صورت اجتماعی یک گونه بودند؛ ۲- مرحله بلوغ و ظهور نیروی تخیل و عقل اکتسابی که در اندیشه و بینش جهانی و حدود و حقوق و مرزهای طبقاتی و جغرافیایی اختلاف پدید آمد؛ ۳- مرحله‌ای که پیمبران مبعوث شدند تا عقول و اجتماع را، با تبیین اصول اعتقادی و مقیاس‌ها، از اختلاف برها نند. رسالت پیمبران نیز در دو مرحله انجام یافته: نخست، ابشار و انذار؛ آن گاه آوردن کتاب و شریعت؛<sup>۴</sup> - اختلاف در دین: بعد از آنکه رسالت پیمبران در میان تودها، نیروی جاذب و محركی پدید آورد، دینداران و دین سازان حرفه‌ای آشکار می‌شوند که کتاب و شریعت را بر طبق امیال و هوای خود و عامه مردم توجیه می‌کنند و آیین توحید کم رنگ می‌شود و به رنگ اوهام و سنن ملی و نژادی درمی‌آید و حاکمیت کتاب و شریعت محدود می‌گردد و زمینه بروز و سلطه طاغوت فراهم می‌شود: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعِجِّبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛<sup>۵</sup> خداوند کسانی را که بینش برتری دارند و تجربه مذاهب و مرام‌ها آماده‌شان ساخته، هدایت می‌کند تا حق را از میان انحراف‌ها و اختلاف‌ها دریابند و



طبیعه رشد و توحید دیگران شوند.

ادواری که در این آیه ترسیم شده با آنچه بیشتر محققین اجتماعی و مادی ترسیم می‌کنند، در سه مرحله فرق اصلی دارد:

۱- این‌ها اوضاع و تحولات اندیشه‌ها و اجتماعات بشری را نموداری از تحولات عناصر طبیعی و مادی می‌پندارند و بینش و تحقیقشان در همین جهت است. از این رو، نقش محرك و سازنده پیمبران را، با همه تحرکات و تغییرات و جهش‌ها و آثاری که دارد و ناشی از اراده فوق طبیعی است، نادیده می‌گیرند؛ آن چنان که از فوacial تکامل طبیعی و جهش‌ها و ظهور حیات با همه نقشی که دارد، چشم می‌پوشند. این آیه، پس از نشان دادن دو دوره مشخص فکری و اجتماعی: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...»، بعثت پیمبران و اراده مافق را می‌نمایاند «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ...»، و آن‌گاه است که اراده انسانی که اصول و هدف‌های زندگی را تشخیص داده، آگاهانه وارد نقش تاریخ و مسیر تکامل می‌شود.

۲- ترسیم محققین مادی راجع به عقاید این است که: بشر جاهم اولی، برای کشف اسباب و علل حوادث طبیعی، مبادی و خدایانی تصویر می‌کرد تا این توهمندات تکامل یافت و ادیان توحیدی پدید آمد. اینان مسئله مهم و پیچیده دین و عقیده را به نظر خود و به همین سادگی حل کرده و گذشته‌اند، و دلیل اقناعی جز استناد به آثار کشف شده در معابد و گورستان‌ها و تطبیق دین با قانون کلی تکامل ندارند. این آیه و آیات دیگر قرآن، انگیزه دین و پرستش را در عمق فطرت انسان نشان می‌دهد: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...». چون بشر اولی در مرحله فطرت بود و هنوز دارای نیروی تخیل و تعلق نبود، هیچ گونه تصویر خیالی و وهمی از دریافت فطری خود نداشت و توجهش به قدرت و علتی و پناهگاهی مطلق بود؛ همچنین، دریافت‌ها و روابط زندگی اش نیز بکسان بود؛ همچنان که هر طفل آدمی این مرحله

را دارد: [او] با احساس به احتیاج و ناتوانی خود، فطرتاً مبدئی رحیم و بی نیاز را در می‌یابد و عرض حاجت می‌کند، ولی صورت مشخص و متخیلی از مادر و پدر و دیگران در ذهن ندارد، و همین که حواس و خیالش توان یافت و شروع به عکس برداری و تصویر کرد، متوجه به اشخاص و علل و اسباب جزئی می‌شود و همین، منشأ اختلاف می‌گردد. چون مراحل زندگی یک فرد انسان نمایانده تحولات نوع است، محکم‌ترین سند برای نشان دادن مراحل گذشته بشر است. آنچه از آثار زمان‌های دور کشف شده، توحید یا توحید را با مظاهر شرک می‌نمایاند و قانون عمومی تکامل مادی با همه جهات روحی و اجتماعی انسان تطبیق نمی‌کند؛ چون دخالت اراده قاهر انسان‌ها و برتر از آن‌ها، در آن مشهود است.

۳- از نظر تکامل اجتماعی بر مبنای مادی، برای توحید فکری و حق و عدل و التزام اخلاقی و از میان بردن ریشه اختلافات و جنگ، اصول و مقیاس‌های ثابتی در میان نیست؛ زیرا طرفدار هر مردم و مکتبی، حق و عدالت و اخلاق را از دریچهٔ خاص اصول و مردم خود می‌نگرد و مردم دیگر را منحرف از حق و مخرب افراد و اجتماع می‌داند، با آنکه اینان همه، مکتب‌ها و مردم‌های مبتنی بر ماده و اقتصاد را پیوسته در حال دگرگونی می‌شناسند و چون ضمناً به بی ثباتی و بی ارزشی اصول خود معتبر ناند، تعهد و التزام به حق و اخلاق، از نظر این‌ها نباید مفهوم ثابتی داشته باشد و باید فقط چشم به مبانی بی ثبات در راه تأمین منافع افراد و گروه‌های خود بدارند و ناظر افزایش دشمنی و جنگ و تخریب همه شئون بشری باشند، زیرا منشأ و زاینده اختلاف نمی‌تواند رافع آن باشد.

برخی از ساده لوحان هنوز چشم به پیشرفت‌های علمی دارند، به امید اینکه علم می‌تواند همه مشکلات و پیچیدگی‌های انسان و اجتماع را بازنماید و حق و عدل حقیقی را بنمایاند و بشر را در برابر آن ملزم و مستول گرداند. این گونه امید و



خوش باوری که برای علم پرستان، از آغاز تحولات علمی و صنعتی غرب، و روی تافتن از آیین‌های خدایی، آرامشبخش بود، اکنون و پس از تجربه‌های ملموس جز برای مقلّدین چشم بسته امیدانگیز نیست. اکنون علم و کشف، با همه پیشرفت‌ها و افق‌هایی که از اسرار طبیعت و روابط و علل مادی پدیده‌ها کشفکرده، در مسائل اصلی چگونگی پیدایی و آفرینش و غایت جهان و انسان و اصول حق و باطل و قوانین عمومی و ایجاب تعهدات اجتماعی و اخلاقی، خود را ناتوان‌تر از همیشه و نیازمند به هدایت برترنشان می‌دهد. علم، به معنای وسیع، از این جهت که بر مبنای تجربه و استدلال پیش می‌رود و آلت اوهام و خرافات نمی‌گردد، عقول را از تحجّر و باورهای سطحی می‌رهاند و راه را برای دریافت صحیح حقایق باز می‌کند؛ ولی علوم تجربی و مادی نمی‌تواند و نباید مدعی باشد که به خارج از حدود ماده و طبیعت راه یابد و دیده بگشاید و اصول ثابت و حقایق برتر را بنمایاند و انسان‌ها را به توحید و سعادت حقیقی برساند. هدایت به حق و تبیین اصول ثابت و توحید فکری و اجتماعی را رسالت پیمبران انجام می‌دهد که از مبدأ برتری در می‌یابد و در فطرت‌ها و عقول پاک از عوامل و انگیزه‌های پست و غرورها نفوذ می‌یابد و موجب التزاماتی در درون اندیشه و خلوتگاه زندگی تا بیرون اجتماع می‌شود و اختلافات را از میان می‌برد یا تحت الشعاع هدایت فکری و تشریعی می‌گرداند، چه اختلافاتی که در مسیر طبیعی و تکاملی انسان و پیش از بعثت پیمبران پدید آمده، چه اختلافاتی که پس از بعثت درباره شناخت حق و احکام رخ می‌نماید: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ إِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنِ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». پرتو این هدایت امیدبخش از افق اندیشه اشخاص با ایمانی طلوع می‌کند که از میان اختلافات تحریرانگیز پس از بعثت و راه‌های منحرف به چپ و راست و تجربه‌ها، حق را دریافته و راه مستقیم را بشناسند.

«أَمْ حَسِبُتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثْلُ الدِّينِ خَلَا مِنْ قَبْلِكُمْ...». آم، در مورد استفهام تردیدی گفته می شود. در این آیه باید مورد یا موارد دیگر تردید، مقدار و مستفاد از کلام باشد: شما نمی خواهید رهسپار بهشت باشید؟ یا گمان دارید و پیش خود حساب می کنید که با همان ایمان اولی وارد بهشت می شوید؟ «أَمْ حَسِبْتُمْ...» برگشت خطاب است به مخاطبین «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كافَةً...»، و بیان عاقبت لغزش از مقام سلم و لغزش های بنی اسرائیل و سبب آنها، آن گاه شرایط و علت غایی بعثت پیغمبران و اختلاف پس از آنها. چون استقرار محیط سلم که سایه محیط بهشت است و دخول در آن، در جهت مخالف اصل تنازع حیوانی و انگیزه های اختلاف انگیز است، در راه آن سختی ها و مشکلاتی است که با پایداری و تحول کامل فکری باید از میان برداشته شود و راه آن باز گردد. پس نباید مؤمنین چنین پیندارند که به آسانی می توانند داخل بهشت سلم شوند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ؟» در راه بهشت باید آماده شداید و مصایبی گردند: «وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثْلُ الدِّينِ خَلَا مِنْ قَبْلِكُمْ» که پس از بعثت پیغمبران و نزول کتاب پیش می آید: کتاب و شریعت همان سایه بهشت است که باید به وسیله مردمی که به آن گرویده اند، گسترش یابد. این مؤمنین هسته اصلی گروه سلم را تشکیل می دهند و خود باید با برخورد با سختی ها و تضادها دگرگون شوند: «مَسَّتُهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْلُوا» تا حدی که از هر وابستگی و پیوندی بریده و یکسر به خدا و یاری او روی آرند و با رسول هم صدا شوند. «حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصَرَ اللَّهُ». فعل مضارع «يَقُولُ» این گونه اضطراب و انقلاب و انقطاع پیوسته رامی نمایاند. پس از آن، امدادهای خدایی و فرشتگان نصر نزدیک می شوند: «أَلَا إِنَّ نَصَارَ اللَّهِ قَرِيبُ». اینان مؤمنینی هستند که یاری خدا را جذب و درهای بهشت را باز می کنند و سایه



آن را می‌گسترانند و با هشیاری و باخبری، گمراهان و غافلان را راهبر می‌کنند.<sup>۱</sup> عناصر تحول یافته‌ای هستند که اشعه رسالت پیغمبران آن‌ها را از سکونت ذلت آور و از پوسته اوهم و آرزوها می‌رهاند و به صورت ترکیبات عالی تری درمی‌آورد و با تحرک و تحول دائم از لغزش و سقوط مصون می‌مانند.

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنِفِّقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَبِيرٍ فَلَلِو الِّدِينِ...». ماداً، در موردی گفته می‌شود که سائل جویای تشخیص و بیان رسای چیزی است که از آن پرسش می‌کند. فعل مضارع «يَسْأَلُونَكَ»، ادامه سؤال را می‌رساند: از تو می‌پرسند که چیست و چگونه است آنچه باید اتفاق کنند؟ از این گونه سؤال معلوم می‌شود که اسلام چنان تحول و انقلاب روحی در گروهی از مسلمانان پدید آورده بود که از علاقه‌ها برکنده شده بودند و پیوسته جویای آن بودند که بیش از گذشت از جان که در موقع خاصی پیش می‌آید، باید از چه چیزهایی بگذرند. گذشت از مال گزیده، در واقع گذشت از شخصیت فردی و پیوستن به دیگران است. در جواب این سؤال، نوع اتفاق ضمنی و مجمل آمده: «قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَبِيرٍ»، هر آنچه از مال گزیده و مورد علاقه اتفاق کنید، و موارد اتفاق را به تفصیل بیان می‌کند: «فَلَلِو الِّدِينِ وَالْأَقْرَبَيْنَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ» از اصل پدر و مادر تا خویشان نزدیک و دور و شعاع دورتر یتیمان و بینوایان و درماندگان؛ از اتفاق مال تا نیروی کار: «وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلَيْمٌ». «وَ مَا تَفَعَّلُوا» به جای «وَ مَا تَنْفِقُوا»، همین توسعه در سرمایه

۱. ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی  
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی  
گر نور عشق حق به دل و جان اوفتد  
از پای تا سرت همه نور خدا شود  
بنیاد هستی تو چو زیر و زیر شود

تاراهرو نباشی کی راهبر شوی  
تاكيمیای عشق بیابی و زر شوی  
بالله كرز آفتتاب فلک خوبیت شوی  
در راه ذو الجلال چوبی پا و سر شوی  
در دل مدار هیچ که زیر و زیر شوی

اتفاق را می‌رساند و چه بسا اتفاق نیروی کار و امداد به دست و زبان، برای به راه انداختن درماندگان بیشتر مؤثر باشد.

**كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...».**

کُتِبَ، بر وجوهی حتمی و مطابق با واقعیات دلالت دارد. گویا امر «قاتلو»، در مرتبه اول و آغاز فرمان جهاد بوده، و خبر «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»، آن گاه آمده که اصول انقلابی اسلام برای مسلمانان مبین شده بود و خواه ناخواه خود را در مسیر جهاد می‌دیدند. چون لازمه جنگ، خطر جان و مال و از میان رفتن آرامش معمول است، برای عموم خوشایند نیست: «وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ». به خصوص برای مسلمانان که در میان دشمنان بسیار و نیرومند بودند، و بعضی از آنان نمی‌خواستند چهره مظلومیت اولی و رحم آورشان تغییر کند و امید داشتند که دیگر کافران چون آنان، بدون جنگ اسلام آورند. و چون از نظر نوع آدمی، ملاک خیر و شر و خوشی و ناخوشی، حفظ حیات و لذات فردی است، نمی‌تواند خیر و مصلحت واقعی و جاویدان را، چنان که هست، تشخیص دهد و از همین جهت، هرچه حیات و منافع شخصی هر فردی را دچار خطر کند از آن می‌گریزد و مکروهش می‌دارد، با آنکه بسا خیر و مصلحت در همان است که ناخوشش می‌آید: «وَ عَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ».

عكس این هم حقیقتی انکارناپذیر است: «وَ عَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ».

جهاد در راه خدا، هر چند با طبیعت عادی و عمومی ناسازگار باشد، چون موجب بقای اجتماع و پیشرفت حق و باز شدن آفاق جدید حیات و جلوگیری از پیشرفت کفر و ظلم است، هم به خیر صاحبان عقیده و هدف‌های انسانی است و هم به خیر طبایع سرکش و ستم پیشه. این گونه خیرات و مصالح را خدای عالم و مبدأ هر خیر و کمال می‌داند و انسان، هرچه هم دید نافذ داشته باشد، به آن‌ها پی نمی‌برد: «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».